

گزارش و مصاحبه

مصاحبه با آقای باقر مظفرزاده

اشاره: با آقای باقر مظفرزاده که با تهیه ترجمه فارسی کاملی از کتاب صیدنه بیرونی کار جانانه‌ای در حوزه تاریخ علم انجام داده‌اند مصاحبه‌ای کتبی صورت گرفت. سؤال‌ها را که در واقع بهانه‌ای برای آشنایی با زندگی علمی ایشان بود، در اینجا نیآورده‌ایم.



معلم شیمی بودم و تنها وسیله آموزشی که آن روزها در اختیار معلمان بود، کتاب‌های درسی برگرفته از کتاب‌های قدیمی فرانسه بود. کشورهای پیشرفته شتابان در کار نوسازی خود در رشته‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی و علمی بودند.

هنگامی که نخستین «اسپوتنیک» شوروی نخستین ماهواره را در مدار زمین قرار داد، همگان به‌ویژه امریکا رقیب آن روزی شوروی، دریافتند که در زمینه آموزش علوم از رقیب عقب مانده‌اند.

در این میان امریکا پیشاپیش دیگران، همه

نیروهای مادی و معنوی خود را بسیج کرد تا این عقب افتادگی را جبران کند. از چهره‌های برجسته علمی در رشته‌های گوناگون بهره گرفت، با دست و دلبازی بودجه‌ای هنگفت به پژوهش‌های علمی - آموزشی اختصاص داد و سرانجام توانست با برنامه‌ریزی دقیق از تنها رقیب زورمند خویش پیشی گیرد.

وسایله‌های آموزشی (کتاب و آزمایشگاه) نوسازی شد. کارشناسان ورزیده به تنظیم کتاب‌های درسی در رشته‌های فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی پرداختند که در این میان یک کتاب فیزیک، یک کتاب شیمی و سه کتاب زیست‌شناسی برای دبیرستان‌ها که با استانداردهای تصویب شده به وسیله گروه کارشناسان برجسته مطابقت داشت پذیرفته شد و به عنوان راهنمای درسی دوره دبیرستان در اختیار معلمان کارآموده در سراسر امریکا قرار گرفت.

شیوه تنظیم کتاب‌ها و نگارش آنها چنان تازه، روان و قابل فهم بود که مورد پذیرش همه کشورهای پیشرفته از جمله شوروی قرار گرفت و به ترجمه آنها به زبان‌های گوناگون پرداختند. اما چگونه می‌توان به این پیشرفت‌ها دست یافت؟ تنها یک راه در برابر خود می‌دیدم. می‌گویند که زبان خارجی اسلحه‌ای است در مبارزه زندگی، بنابراین چاره‌ای جز آشنایی با یک زبان خارجی در برابر خود نمی‌دیدم تا بتوانم با استفاده از کتاب‌ها به آن زبان، این عقب ماندگی را تا آن‌جا که در توان دارم، جبران کنم.

سرانجام زبان روسی را که پیش از آن با الفبای آن آشنا شده بودم، برگزیدم. در سال ۱۳۳۴ در کلاس زبان روسی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی شرکت کردم.

در آن زمان هیچ‌گونه کتاب درسی زبان روسی برای خارجی‌ها در ایران وجود نداشت و اگر هم وجود داشت از آن بی‌خبر بودم، و کار کلاس‌ها نیز با روابط سیاسی ایران و شوروی گره خورده بود. روابط دوستانه بود، کلاس زبان هم دایر بود، و با تیرگی روابط، در کلاس‌ها بسته می‌شد.

سال‌ها گذشت و آرامش نسبی از نو برای مدتی برقرار شد. من نیز با استفاده از این فرصت و با راهنمایی‌های زنده یاد، استاد ذبیحیان که هر دو زبان فارسی و روسی را به‌خوبی می‌دانست، مرحله مقدماتی را به پایان رساندم. رابطه دوستانه ایران و شوروی ورود همه گونه کتاب‌های درسی، ادبی و علمی را امکان‌پذیر ساخت.

از سال ۱۳۴۰ به ترجمه متن‌ها در رشته تخصصی خود - شیمی - پرداختم. از ساده‌ترین کار شروع کردم. تست‌هایی برای دانش‌آموزان دبیرستان تهیه می‌کردم که سپس به صورت کتاب انتشار یافت. در پی آن، دانستنی‌های شیمی، ترجمه مسائل مسابقات شیمی، عناصر جهان (با همکاری احمد خواجه نصیر طوسی)، سرگرمی‌های شیمی، تست‌های هوش، زندگی بدون دارو، ذرات بنیادی، تاریخ شیمی، عمر خیام: زندگی و آثار، رازهای روان، حقیقت و راه‌های شناخت آن و سرانجام الصيدنه فی الطب - داروشناسی در پزشکی ابوریحان بیرونی به چاپ رسید.

با مجله‌های علمی و آموزشی آن زمان (سخن علمی، یکان، ماهنامه آموزش و پرورش) نیز همکاری می‌کردم و ترجمه مقاله‌هایم در زمینه‌های گوناگون علمی و آموزشی در این مجله‌ها به چاپ می‌رسید: مکانیک کوانتومی و ساختمان اتم، عدد اکتان ۸۰، پاک‌کننده‌ها هدف‌ها و روش‌های آموزش شیمی در دبیرستان و ...

کتاب‌فروشی «ساکو»، که آن زمان اجازه ورود و فروش کتاب‌های روسی را در اختیار داشت،



کتاب‌های گوناگون را با توجه به نیاز جامعه کتابخوان سفارش می‌داد. من نیز با استفاده از کاتالوگ‌های هفتگی کتاب‌های روسی، کتاب دلخواه خود را انتخاب می‌کردم و اغلب آنها پس از گذشت چند ماه به دستم می‌رسید.

کتاب‌ها را می‌خواندم و اگر برای جوانان و علاقه‌مندان سودمند می‌دیدم به ترجمه آنها می‌پرداختم و پس از پایان ترجمه برای چاپ به ناشر می‌سپردم. به این ترتیب هیچ یک از کتاب‌ها و مقاله‌های ترجمه شده‌ام، به درخواست ناشری نبود. گاهی کتاب سال‌ها در دستم می‌ماند و ناشری حاضر به چاپ و انتشارش نبود.

رازهای روان و حقیقت و راه‌های شناخت آن از این جمله است. این دو کتاب ابتدا به تدریج در مجله چيستابه چاپ رسید و سپس در زمان مناسب به صورت کتاب انتشار یافت.

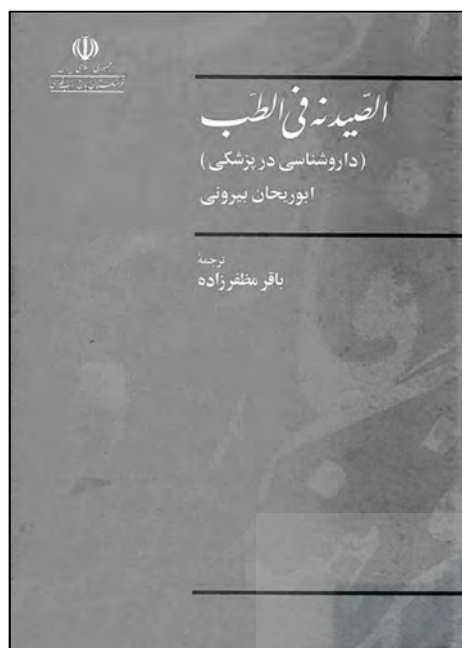
دسترسی به صیدنه ابوریحان و ترجمه‌اش در این میان داستان دیگری دارد. اما لازم می‌دانم ابتدا درباره سرگرمی دیگری جز کتاب یعنی کوه‌نوردی و در پی آن، آشنایی با گیاهان دارویی و چگونگی یافتن آنها بگویم که خود یکی از انگیزه‌هایی بود که مرا به ترجمه این اثر ارزشمند رهنمون شد.

حدود سال ۱۳۵۰ کوه‌نوردی را با پسر و همراه با دوستان آغاز کردم، روزهای تعطیل به کلک‌چال، دارآباد (چشمه خلیل)، دربند (اوسون)، درکه (پلنگ‌چال)، آهار تا شهرستانک، آب‌نیک (چشمه جانستون)، سنگان (رزینک، آبشار، چشمه شاهی) می‌رفتم. از تماشای طبیعت پاک دست نخورده، احساس آرامش و شادی بسیار می‌کردم، به گونه‌ای که توان دل‌کندن از این شیوه تازه زندگی را نداشتم. به یاد دوران کودکی می‌افتادم. در آن زمان گردش در باغ‌ها، جنگل و کنار دریای نزدیک شهر، بسیار شادی‌بخش بود.

در سالمندی این خاطره‌ها از نو با کوه‌پیمایی در کوه‌های سرسبز البرز و دشت‌ها زنده شد و اینک نیز که آخرین دوره فعالیت پرتحرک را سپری کرده‌ام، با یادآوری گشت‌های گروهی در جنگل و کنار دریا و سپس کوه‌پیمایی تا قلّه توچال، سیر و سیاحت در کوه‌ها و دشت‌های آن سوی البرز از طالقان تا تنکابن و در پی آن تا قلّه سماموس، سرخوش با خاطرات دوران کودکی، جوانی، میانسالی و زندگی شاد، در میان دوستان خوب و نازنین، به سر می‌بردم.

در کوه‌پیمایی در آغاز به سلامتی و لذت بردن از مناظر طبیعت بیشتر توجه داشتم. سپس یاد و خاطره مادر بزرگ و دیگر نزدیکان مرا به این فکر نزدیک کرد که آنها چگونه خود کودکان خود را درمان می‌کردند. می‌کوشیدم تا نام داروهای مورد استفاده آن زمان را به یاد آورم.

تماشای آن همه گیاهان سرسبز در بهار و تابستان و میوه‌های جنگلی در پاییز آرام‌بخش و شادی‌آفرین بود. در کتاب‌ها خوانده‌ام که میمون حدود ۸۰ گیاه را می‌شناسد و در موقع لزوم از آنها برای غذا و درمان سود می‌برد. گوزن در نبرد با مار سمی پیروز می‌شود و مار را یکباره می‌بلعد و سپس شتابان برای پیشگیری از تأثیر زهر حیوان گزنده، در پی پادزهر می‌دود، پادزهر (مریم گلی) را می‌شناسد و از آن می‌خورد و به زندگی سالم خود ادامه می‌دهد. نیاکان ما نیز برای پیشگیری از بیماری و درمان آن از



هدیه‌های طبیعت سود می‌بردند و همراه با کار و کوشش، زندگی سالم داشتند. شمار قابل ملاحظه‌ای از گیاهان را می‌شناختم و به آسانی پیدا می‌کردم. اما با خواص آنها آشنا نبودم، چگونگی استفاده از آنها را نمی‌دانستم و این خود دشواری دیگری بود که باید از میان برمی‌داشتم. برای حل این دشواری، چاره‌ای جز این نمی‌دیدم که به کتاب‌های دارویی رجوع کنم و مطمئن‌ترین راه نیز تهیه کتاب‌های داروهای گیاهی بود. این مسئله با سفارش و دریافت این گونه کتاب‌ها به زبان روسی حل شد.

دسترسی به کتاب ارزشمند الصیدر فی الطب و ترجمه آن می‌توانست آشنایی با طبیعت را بیش از پیش ژرف و گسترده و زندگی‌ام را پربارتر سازد، اما چگونه به این کتاب دست یافتیم. دوست عزیزم دکتر محمد باقری در بنیاد دایرةالمعارف اسلامی به کار فرهنگی اشتغال داشت و بنا به وظیفه کاری‌اش بارها برای مطالعه و گردآوری اسناد و مدارک علمی-تاریخی به کشورهای گوناگون اروپایی و آسیایی می‌رفت. یک بار در پاییز ۱۳۷۳ پس از بازگشت از سفر به بخارا، سمرقند و تاشکند برای دیدنش رفتم. شب خوبی بود و اطلاعات زیادی درباره آثار تاریخی و مردم دانش‌دوست آن سرزمین از زبان ایشان شنیدم.

هنگام خداحافظی کتاب حجیمی، که ترجمه صیدر بیرونی به زبان روسی بود، به دستم داد و گفت که آن را از پژوهشگری تاجیک به نام غالب قربانوف در بخارا هدیه گرفته است. روز بعد سر فرصت کتاب را ورق می‌زدم و با اشتیاق فراوان می‌خواندم. هر چه بیشتر پیش می‌رفتم، علاقه بیشتری برای ترجمه‌اش در خود احساس می‌کردم.

برای خودآزمایی، پیش‌گفتار مترجم روسی کتاب را ترجمه کردم و آن را به دکتر باقری سپردم. ایشان نیز آن را به زریاب خویی پژوهشگر برجسته میهن‌مان رساند تا درباره ترجمه کریموف اطلاع حاصل کند. استاد زریاب در مقدمه کتاب عربی صیدنه پس از تحسین از کار کریموف مترجم روسی صیدنه آرزو کرده



عبیدالله کریموف
مترجم کتاب صیدنه به روسی

بود که کاش «یکی از جوانان آشنا به زبان روسی بتواند دست کم این مقدمه نفیس را به زبان فارسی ترجمه کند.» در گفتگوی تلفنی که با ایشان داشتم به اطلاعشان رساندم که آن جوان (!) آشنا به زبان روسی پیدا شده و قصد دارد کتاب صیدنه را به طور کامل ترجمه کند.

بسیار شاد شد و آرزوی موفقیت در انجام این کار کرد. این آرزو تحقق یافت، اما زنده یاد زریاب تحقق این آرزو را به چشم خود ندید. یاد و نام این دانشمند پژوهشگر نامدار در خاطره‌ها زنده است و آثارش چراغ راه همه پژوهندگان به‌ویژه جوانان حقیقت‌جو است که در آغاز راه پژوهش علمی‌اند.

برای ترجمه صیدنه به منابعی نیاز داشتم. کتاب عربی تصحیح شده زریاب، کتاب فارسی ترجمه کاسانی (سده هفتم در هند) به تصحیح منوچهر ستوده و ایرج افشار را تهیه کردم.

در جریان کار ترجمه به منابع دیگری مانند التفهیم و لغت‌نامه دهخدا رجوع می‌کردم. بهترین راهنمایم فرهنگ عربی به روسی بود که کریموف مترجم عربی صیدنه از آن سود جسته بود^۱ و به این ترتیب می‌توانستم ترجمه را با متن عربی صیدنه مقابله کنم و از خطاهای احتمالی تا آنجا که ممکن بود، برکنار بمانم.

نام گیاهان دارویی به زبان فارسی، دشواری دیگری بود که در برابر خود می‌دیدم. فرهنگ نام‌های گیاهان ایران^۲ و گیاهان دارویی^۳ را تهیه کردم. در یک کلام، دشواری‌ها هیچ‌گاه نتوانست مرا از ترجمه صیدنه باز دارد، زیرا هر چه پیش می‌رفتم، عشق و علاقه‌ام به این اثر بزرگ علمی - تاریخی فزون‌تر می‌شد.

برای تهیه «پیش‌گفتار» به زندگی‌نامه کریموف دانشمند تاشکندی مترجم روسی صیدنه نیاز داشتم. خوشبختانه در کنفرانسی که در تهران برای معرفی کتابی از ابوریحان در تهران برپا شده بود، دختر کریموف [دکتر ثریا کریمووا] نیز شرکت داشت. به‌وسیله دکتر باقری با ایشان آشنا شدم و برای حل

^۱ بارانف، خ. ک.، فرهنگ عربی به روسی (القاموس العربی الروسی)، نشر دولتی فرهنگ‌های خارجی و ملی، مسکو، ۱۹۶۲.

^۲ ولی‌الله مظفریان، فرهنگ نام‌های گیاهان ایران، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۵.

^۳ زرگری، علی، گیاهان دارویی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۶.

مشکل خود از ایشان درخواست کمک کردم. پذیرفت و زندگی‌نامه کریموف پس از چند ماه به دستم رسید و من نیز آن را بی کم و کاست در «پیش‌گفتار» مترجم فارسی آورده‌ام. سرانجام ترجمه کتاب صیدنه ابوریحان پس از هفت سال به پایان رسید و به یاری دوستان به‌وسیله فرهنگستان زبان و ادب فارسی انتشار یافت. نسخه‌ای از این کتاب را برای دختر کریموف فرستادم و ایشان نیز در نامه تشکرآمیزی به خاطر بزرگداشت پدر بزرگوارش در «پیش‌گفتار» مراتب شادی و سپاس خود را ابراز کرده است.

از من پرسیده‌اند برای جوانانی که در آغاز راه پژوهش علمی هستند چه توصیه‌هایی دارم. در این مورد باید یادآوری کنم در جایگاهی نیستم تا به جوانان میهن خود راه‌های پژوهش علمی را نشان دهم. اما می‌توانم گزیده‌ای از روش‌ها، رفتارها و کردارهای انسان‌های بزرگ را که قله‌های علم را در نوردیدند و آثارشان چراغ راه همه پژوهندگان، چه جوان و چه سالمند است، در این جا بازگو کنم. دانشمندان بزرگ انسان‌های سخت کوش و فروتنند، به کار عشق می‌ورزند و برای رسیدن به هدف‌های عالی انسانی خود از هیچ‌گونه فداکاری دریغ ندارند. ابوریحان بیرونی بحرالعلوم زمان خود در پایان مقدمه کتاب الصیدنه فی الطب، پس از شرح چگونگی گردآوری اطلاعات درباره داروها می‌نویسد:

چیزهایی از محتوای این [کتاب‌ها] را به آنچه نزد من گرد آمده بود، افزودم تا یادداشت‌هایی پیش از همه برای خودم به دست آید و سپس برای آنها که در علاقه و اشتیاق به سوی کمال همانند منند، به شرط آن که پاداشم را با اصلاح خطاها، بی‌توجهی‌ها و غفلت‌هایی که می‌توان اصلاح کرد، بدهند.

پاولف^۴ در نامه‌ای به جوانان چنین می‌نویسد:

برای جوانان میهنم که خود را وقف علم کرده‌اند، چه آرزوهایی دارم. پیش از همه: **پیگیری**. درباره این مهم‌ترین شرط کار علمی ثمربخش هرگز نمی‌توانم بدون هیجان سخن بگویم. پیگیری، پیگیری و باز هم پیگیری. از همان آغاز کار، خود را به پیگیری سخت و جدی در کسب دانش عادت دهید. پیش از رسیدن به قله علم، الفبای آن را بیاموزید. هنگامی که مطلبی را نیاموخته‌اید، هرگز به دنباله آن نپردازید. هرگز، حتی به کمک حدس‌ها و فرض‌های جسورانه، کوشش نکنید تا نقص‌های خود را پنهان دارید.

^۴ ایوان پتروویچ پاولف (۱۸۴۹-۱۹۳۶) زیست‌شناس مشهور روس و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۰۴. کارهای علمی و نظریه‌های پاولف به ویژه در مورد «بازتاب‌های شرطی» شهرت جهانی دارد.



خود را به خودداری و صبر و حوصله عادت دهید. از انجام کارهای به ظاهر ناچیز در علم روی گردان نباشید.

بال پرندۀ هر قدر هم کامل باشد، بدون استفاده از هوا نمی‌تواند به بالا پرواز کند. واقعیت‌ها هوای دانشمند است. بدون آنها نمی‌توانید پرواز کنید.

اما هنگامی که تحقیق و مطالعه می‌کنید، آزمایش می‌کنید، مشاهده می‌کنید، بکوشید در سطح واقعیت‌ها قرار نگیرید. به متصدی بایگانی واقعیت‌ها تبدیل نشوید. بکوشید در رازهای پیدایش آنها نفوذ کنید، در جستجوی قوانین راهبر واقعیت‌ها پیگیرانه بکوشید.

دوم: فروتنی. هرگز فکر نکنید که همه چیز را می‌دانید. هر مقامی هر قدر پر ارج دارید، همیشه با مردانگی به خود بگویید: من نادانم. اجازه ندهید غرور بر شما غلبه کند. به خاطر غرور در جایی که باید رضایت دهید، لجاجت به خرج خواهید داد؛ به خاطر غرور از توصیه مفید و یاری دوستانه سربیزی خواهید کرد؛ به خاطر غرور معیار عینیت را از دست خواهید داد.

در گروهی که من الان آن را رهبری می‌کنم، همه چیز را محیط انجام می‌دهد. ما همگی به یک کار مشترک وابسته‌ایم و هر کس به قدر توانایی و امکانات خود آن را به پیش می‌برد. در جمع ما اغلب متوجه کار «من» و کار «تو» نخواهید شد و در این میان فقط کار مشترک ماست که پیروز می‌شود.

سوم: شور و حرارت. به خاطر داشته باشید که علم از انسان تمام زندگی‌اش را می‌طلبد. چنانچه دو زندگی هم در اختیار داشتید، باز هم کافی نبود. علم از انسان هیجانی بزرگ و عشقی عظیم می‌طلبد. در کار و پژوهش‌های خود پرشور باشید. علم، فضاهای گسترده در برابر دانشمندان می‌گشاید و باید قدر آن را بدانیم. علم را سخاوتمندانه در زندگی وارد کنیم، تا آخرین درجه سخاوتمندی.

رفتار دیوی^۵ (۱۷۷۸-۱۸۲۹م)، شیمیدان انگلیسی، با فاراده^۶ دانشجو نیز جالب و آموزنده است. روزی پروفیسور دیوی نامه‌ای از دانشجویی ناشناس دریافت کرد. دانشجو نوشته بود که نامش فاراده است و به درس‌های پروفیسور گوش داده است. فاراده در نامه خود تقاضا کرده بود به او اجازه داده شود در انستیتو نزد پروفیسور کار کند.

دیوی از دستیار خود پرسید:

• به او چه پاسخ دهم؟

• او را بیازمایید: شستن بالن‌ها و لوله‌های آزمایش را به او بسپرید. اگر پذیرفت، دانشمند واقعی

خواهد شد.

^۵ Davy (1778-1829).

^۶ مایکل فاراده (۱۷۹۱-۱۸۶۷م)، فیزیکدان، شیمیدان و فیزیکوشیمیدان انگلیسی.



• دستیار اشتباه نکرده بود.

دیوی بعدها گفت:

• من چند کشف علمی کرده‌ام که کم اهمیت نیست. اما مهم‌ترین آنها این است که فاراده را کشف کرده‌ام.

سخن را با شعری از یک شاعر روس به پایان می‌رسانم، شعری که آن را وصف حال خویش می‌دانم و خود نیز آرزویی همانند شاعر در سر دارم.

شاعر به قلب خود

قلبم به من گفته است:

خسته شده‌ام.

سرزنشم مکن، ملامتم مکن.

زیاده‌روی‌ها در زندگی‌مان را به یادآور،

بین گذشته‌ها چه‌ها داد.

نگذار کشمکش‌ها تو را از راه به در کند،

و گیر شب زنده‌داری‌ها بیفتی؛

می‌دانی که اعصاب آرام نیست،

و گرمای خون رو به کاهش است.

چه خوب بود جوان‌تر بودم.

آری نمی‌توانی به صف برسی.

دید را از دست داده‌ای، سنگین شده‌ای،

گویی از زمین روییده‌ای!

ای قلب سستی و تنبلی تو را شایسته نیست.

هرچند تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها.

صبر کن، تأمل کن ای کوچولو،

اندکی خاموش شو و گوش فراده.

من یک احمق مقدس و ریاکار نیم.

زندگی‌ام هر گونه که باشد،

برایم بیگانه نیست،

و به آن سخت نیازمندم.

اما هر قدر در این باره فریاد زنی،



و بهانه‌ای به رخم کشی،
نمی‌خواهم از راه بزرگ به کناری،
به آن سوی جوی کشیده شوم.
نمی‌توانم پشت به نبرد بایستم،
در برابر کاری نو وظیفه خود را انجام ندهم.
گریه بی‌گریه، ترک عشق و نفرت نتوانم.
با گله‌ام از خستگی،
که آنی از میدان نبرد خارج می‌کند،
جرئت اندوهگین کردن دوستان
و شاد کردن دشمنان را ندارم.
پس بزن ای قلب، چندان که توانی زدن.
اما آن‌گاه که احساس بدبختی کردی،
از من نخواه بایستم،
می‌توانی در راه تکه تکه شوی!

نیکلای گریباچف، ۱۹۵۴

